



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دختری که از زمین خوردن نمی‌هراسد

ال. ام. مونتگمری
مترجم: مریم واعظی

می‌گوید که آنی بی‌قواره و موهایش قرمز است. آنی خشمگین می‌شود و به خانم لیند اهانت می‌کند. پس از آن، او را وامی‌دارند که از خانم لیند عذرخواهی کند. حضور آنی در مدرسه یک‌شنبه، با گل‌هایی که بر کلاهش می‌زند، از نظر ماریلا بی‌حرمتی محسوب می‌شود. آنی اشتباهات جدی دیگری هم مرتکب می‌شود، مثلاً در مورد گم شدن سنجاق سینه دروغ می‌گوید؛ زیرا در غیر آن صورت، ماریلا اجازه نمی‌داد که او به پیکنیک برود. وقتی گیلبرت بلیث^(۱۰)، او را «هویج» می‌نامد، لوح را بر سر او خرد می‌کند و اعلام می‌دارد هرگز او را نخواهد بخشید. سال‌ها نیز بر این دلخوری پای می‌فشرده. اشتباه دیگر او وقتی رخ می‌دهد که ناآگاهانه به دوستش دیانا بری^(۱۱)، نوشابه الکلی می‌هد. خانم بری هم او را از دیدن دیانا محروم می‌کند و تنها زمانی انعطاف نشان می‌دهد که آنی، کودکش را از بیماری مهلک خروسک نجات داده است. وقتی آنی اجازه می‌یابد دوباره به خانه بری برود، پس از این که به طور اتفاقی به بستر عمه دیانا که به دیدن خانواده بری آمده است، شیرجه می‌زند، با او (عمه ژوزفین^(۱۲)) دوست می‌شود. آنی برحسب اتفاق، در کیکی که برای پذیرایی کشیش و زنش می‌پزد، پماد می‌ریزد، ولی خانم آلن^(۱۳)، همسر کشیش طوری رفتار می‌کند که او شرمند نشود.

شماری از اشتباهات خنده‌آور آنی، خیال‌پردازانه و پندارگونه است. برای نمونه، آنی با تصور این که جنگل جن دارد، خود را به وحشت می‌اندازد. بعدها برای حفظ حیثیت و نشان دادن شجاعت خود، از دیرک مرزی جنگل می‌گذرد، اما می‌افتد و قوزک پایش می‌شکند. در این قسمت از داستان، او متوجه ضعفش می‌شود و یاد می‌گیرد که اغلب داستان‌های تخیلی، به هیچ‌وجه تخیلی

آنی در گرین گیلز^(۱)، شرح ماجراهای پراکنده دختر یتیمی است که آشکارا از کتاب ربه‌کا در مزرعه جویبار درخشان^(۲) داگلاس ویگین^(۳)، الهام گرفته و به ترسیم بلوغ شخصیت محوری داستان، تقریباً در بیش از پنج سال می‌پردازد؛ رویدادهای خنده‌آوری که مضمون آن‌ها آرزوی تعلق داشتن به جایی است.

شالوده هشت فصل اول، به آنی شرلی^(۴)، یتیمی از نوا اسکاتیا^(۵) مربوط می‌شود؛ گو این که او در گرین گیلز، ساکن خانه ماتیو^(۶) ی پیر و خواهرش ماریلا^(۷)، در جزیره پرنس ادوارد^(۸) است.

ماتیو کاتبرت که برای آوردن پسر بچه‌ای برای کار در مزرعه، به ایستگاه راه‌آهن فرستاده شده است، از دیدن دختری مو قرمز، به جای پسر مورد نظر، تعجب می‌کند. در راه برگشت به گرین گیلز، آنی که هیجان زده است، در پرحرفی‌هایش می‌گوید: همواره در آرزوی داشتن خانه‌ای واقعی بوده است. او با استعدادی خیره‌کننده، همانند یک فرشته، از آرزوهایی ظاهراً غیرممکن و بسیار زیبا سخن می‌گوید. صحبت‌های پر شور و احساس لذتش از طبیعت، مرد مجرد خجالتی را مسحور می‌کند. وقتی ماریلا با نگهداری او، به دلیل این که دختر است، مخالفت می‌کند، ماتیو اصرار می‌ورزد که بچه خوبی است و باید او را نگه داشت. آنی با شیرین‌زبانی‌هایش، به زودی نظر ماریلا را هم جلب می‌کند.

بخش‌های اصلی داستان، شامل اشتباهات بامزه‌ای است که از آنی، همان‌طور که دارد بزرگ می‌شود، سر می‌زند. اکثر درگیری‌ها به علت نادیده گرفتن سنت، از طرف آنی است؛ گرچه به واقع، آنی به هیچ روی نمی‌خواهد نافرمانی کند. اشتباهات آنی از زمانی شروع می‌شود که خانم راشل لیند^(۹)

نیستند. آنی موهایش را رنگ می‌کند تا همچون موی زنانِ رمان‌های عاشقانه سیاه شود، اما موهایش به رنگ سبز در می‌آید و شاید این بخش از داستان، حساس‌ترین بخش کتاب باشد. در آخر نیز به هنگام بازی در نقش دوشیزه‌های رمانتیک، قایق آنی در آب فرو می‌رود و وقتی نزدیک است غرق شود، به ناچار به پایه پل می‌چسبد و گیلبرت او را نجات می‌دهد. با آن که آنی، جاننش را مدیون گیلبرت است، با لجاجت پیشنهاد دوستی گیلبرت را رد می‌کند.

گرچه رمان بر اشتباهات بی‌غرضانه آنی متمرکز است، در عین حال تأثیر او را بر دیگران و موفقیت‌های او را نیز در مدرسه توصیف می‌کند. چشم‌گیرترین آن‌ها تغییراتی است که آنی در ماتیو ایجاد می‌کند؛ کسی که نسبت به اغلب زنان دور و برش محتاط است، کاملاً به آنی علاقه‌مند می‌شود. ماتیو برای خرید لباسی با آستین پُف‌دار برای آنی، به سختی‌های بسیاری تن در می‌دهد. آنی وقتی در مدرسه شکوفا می‌شود که آموزگار جدید، او را به نوشتن ترغیب می‌کند. او در رقابت با گیلبرت بلیث، برانگیخته می‌شود. آنی بورس تحصیلی کالج را کسب می‌کند و به موفقیتی که آرزویش را دارد، دست می‌یابد. در کالج به آرزوی دیگرش، یعنی تغییر رنگ مویش که از آن متنفر بود، می‌رسد و موهایش تقریباً خرمایی می‌شود. حالا دیگر آنی زیبا به شمار می‌آید و به عنوان دانشجوی ممتاز، جوایزی دریافت می‌کند.

در فصل آخر کتاب، آنی زن جوان رشد یافته‌ای است که به اغلب آرزوهای غیرممکنش می‌رسد. او پس از مرگ ماتیو، به دو انتخاب پرمسئولیت اخلاقی دست می‌یازد. نخست به جای بازگشت به کالج، در گرین گیبلز می‌ماند و در آن‌جا معلم می‌شود. دوم با گیلبرت بلیث آشنی می‌کند؛ البته زمانی که گیلبرت محل تدریس خود را که مدرسه‌ای نزدیک است، به آنی وامی‌گذارد تا او بتواند در

گرین گیبلز بماند.

داستان آنی و خانواده‌اش، با داستان‌های دنباله‌دار دیگری ادامه می‌یابد: آنی آونلی (۱۹۰۹)، گاه‌شمار وقایع آونلی (۱۹۱۲)، جزیره آونلی (۱۹۱۵)، رویاهای خانه آنی (۱۹۱۷)، دره رنگین‌کمان (۱۹۱۷)، گاه‌شمار دیگر وقایع آونلی (۱۹۲۰)، ویلا اینجل ساید (۱۹۲۱)، آنی اینجل ساید (۱۹۲۱) و درخت‌های سپیدار بادگیر آنی (۱۹۳۰).

شخصیت‌ها

رمان به رشد شخصیت آنی و کشمکش‌های دوران بلوغ او معطوف است. افزون بر آن، به تأثیر متقابل بین کنش‌های پر شور و حال آنی و شخصیت‌های سنتی می‌پردازد و نگرش توأم با خشکه مقدسی را در زمینه پرورش کودکان، آشکارا به نقد می‌کشد.

آن‌ی شرلی در آغاز رمان، «جادوگر کک‌مکی» نام می‌گیرد، ولی در انتهای داستان، ماریلا او را «قدیس» می‌نامد. در ابتدای امر، آنی مغل و نافرمان به نظر می‌رسد، ولی بعدها یک قدیس. وقتی آنی به گرین گیبلز می‌آید، برخوردهایش به ماریلای سنتی و پرهیزکار افراطی، ضربه می‌زند. برای مثال، وقتی به کلیسا می‌رود، به سرش گل می‌زند؛ کاری که ماریلا آن را گناه می‌شمارد، حال آن که دغدغه خاطر آنی را نسبت به ظاهرش نمی‌نمایاند. از آن‌جا که بزرگسالان، همواره آنی را در زندگی به کارهای شساق و داشته‌اند، او هرگز مذهب را همچون نیروی مثبت تجربه نکرده است. در حقیقت، فقط داستان‌های تخیلی، به آنی آرامش می‌دهند و فکر و ذکر او را به خود مشغول می‌کنند. هر چند، این گونه داستان‌ها نمی‌توانند به آنی، در پذیرش خودش، کمکی کنند. او دختری است یازده ساله، لاغر، با دهانی گشاد، چانه‌ای تیز و چشمانی که از خاکستری به سبز روشن، تغییر رنگ می‌دهد. آنی از این که شبیه قهرمانان (زن) داستان‌های

تخیلی‌اش نیست، غمگین است. آن‌چه بیش از هر چیز او را اندوهگین می‌سازد، واقعی بودن کدومک‌ها و موهای قرمزش است (که هر دو از ویژگی‌های اصلی یک جادوگر است). آنی با گفتن این که خدا را از وقتی که فهمیده عمداً موهای او را قرمز کرده است، عبادت نمی‌کند، به ماریلا شوک وارد می‌کند. سماجت آنی در مورد ظاهرش، به این می‌انجامد که موهایش را رنگ کند؛ کاری که ماریلا آن را شرارت می‌انگارد. آنی به هیچ روی شرور نیست، مگر این که خشمش فوران کند؛ چنان که در برخورد با خانم لیند و گیلبرت بلیث چنین است. او کمبود محبت عمیقش را زمانی بر ملا می‌کند که غرورش جریحه‌دار می‌شود. آنی تنها زمانی از خانم لیند عذرخواهی می‌کند که ماتیو از او می‌خواهد که این کار را به خاطر او بکند. آنی به لجاجت خود با گیلبرت، مدت‌ها پس از آن که دیگر «هویج» نامیده نمی‌شود نیز ادامه می‌دهد.

در اکثر موارد، نافرمانی آنی، صرفاً بیانگر معصومیت و روحیه خلاق و قدرت تخیل اوست. اشتباهاتش برآیند بی‌تجربگی‌اش هستند — این چنین است که چالش را پذیرا می‌شود و روی سقف راه می‌رود — یا در خانه‌داری بی‌کفایتی نشان می‌دهد؛ مانند زمانی که پماد را در کیک می‌ریزد. او هرگز نیت بدی ندارد. حتی تصورش از بی‌دینی نیز معصومانه است؛ آنی احساس نیایش را بر خواندن کلمات بی‌معنی ترجیح می‌دهد. وانگهی، با آن که آنی به دلخوری‌هایش پا می‌دهد، ولی در نجات کودک خانم بری، شکی روا نمی‌دارد؛ گو این که خانم بری در ادعایش مبنی بر این که آنی آگاهانه دیانا را مست کرده است، غیرمنصفانه قضاوت می‌کند. با این همه، آنی مغل است. ماریلا به درستی تشخیص می‌دهد که پرچانگی آنی، ماتیو را جادو می‌کند. آنی با ماریلا و ژوزفین نیز همان گونه رفتار می‌کند. این موضوع، بزرگسالان را به دلسوزی بیشتر با او وا می‌دارد. به واقع، آنی

بسه مردم نیازمند است و در برقراری ارتباط دوستانه، هوشمندی نشان می‌دهد. تخیلاتش پزواک روزهای بی‌کسی‌اش، به عنوان یک یتیم است که آن را به دوستانش باز می‌تاباند. زمانی که به آنتلی می‌آید، همفکرانش را می‌یابد؛ کسانی که می‌توانند آن‌ها را در عشق به طبیعت و زیبایی‌هایش شریک کند. گرچه او زیرک و با استعدادتر از دوستانش است، هیچ تکبری ندارد. مارک تواین^(۱۴)، «آنی را بعد از آلیس جاودانه، محبوب‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین کودک در ادبیات داستانی می‌داند.» راز جذابیت آنی می‌تواند در این گفته او نهفته باشد که «چندین آنی متفاوت در من وجود دارد... اگر فقط یک آنی بودم، راحت‌تر بودم، اما حتی نصف آن‌چه حالا هستم، جذابیت نداشتیم.» هم‌چنان که آنی رشد می‌کند، آنی‌های متفاوت با هم یکی می‌شوند. او دیگر کلمات زشت به کار نمی‌برد. داستان‌های تخیلی سر هم نمی‌کند و یاد می‌گیرد که عصبانیتش را مهار کند. آنی قدیس به تمام معنا می‌شود؛ تا جایی که با عملی معجزه‌سان، به ماریلا زندگی تازه‌ای می‌بخشد. با کمال تأسف، دختر عجیب و غریب شوخ‌طبعی که بهترین فرد برای هجو مقدسین افراطی و عادات روزمره خشک جامعه بود، در پایان فردی احساساتی، اجتماع‌زده و تا حدی ملال‌آور از آب در می‌آید!

ماتیو کاتبرت، مرد مسن و مجرد، با موهای خاکستری بلند و ریش قهوه‌ای، از اولین همفکران آنی است. ماتیو نگرش انسانی خود را به رشد کودک می‌نمایاند. او همیشه مهربان است و خوشبختی آنی را بر هر چیز دیگر مقدم می‌دارد. او بر نگهداری یتیم پای می‌فشارد؛ چون معتقد است که او و خواهرش به خوبی می‌توانند از عهده این کار برآیند. گرچه به ندرت حرف می‌زند، در تحسین آنی، گشاده و سخی است. در جایی که تهدیدهای ماریلا با شکست روبه‌رو می‌شود، با نفوذ کلام

تخیلی‌اش نیست، غمگین است. آن‌چه بیش از هر چیز او را اندوهگین می‌سازد، واقعی بودن کدومک‌ها و موهای قرمزش است (که هر دو از ویژگی‌های اصلی یک جادوگر است). آنی با گفتن این که خدا را از وقتی که فهمیده عمداً موهای او را قرمز کرده است، عبادت نمی‌کند، به ماریلا شوک وارد می‌کند. سماجت آنی در مورد ظاهرش، به این می‌انجامد که موهایش را رنگ کند؛ کاری که ماریلا آن را شرارت می‌انگارد. آنی به هیچ روی شرور نیست، مگر این که خشمش فوران کند؛ چنان که در برخورد با خانم لیند و گیلبرت بلیث چنین است. او کمبود محبت عمیقش را زمانی بر ملا می‌کند که غرورش جریحه‌دار می‌شود. آنی تنها زمانی از خانم لیند عذرخواهی می‌کند که ماتیو از او می‌خواهد که این کار را به خاطر او بکند. آنی به لجاجت خود با گیلبرت، مدت‌ها پس از آن که دیگر «هویج» نامیده نمی‌شود نیز ادامه می‌دهد.

در اکثر موارد، نافرمانی آنی، صرفاً بیانگر معصومیت و روحیه خلاق و قدرت تخیل اوست. اشتباهاتش برآیند بی‌تجربگی‌اش هستند — این چنین است که چالش را پذیرا می‌شود و روی سقف راه می‌رود — یا در خانه‌داری بی‌کفایتی نشان می‌دهد؛ مانند زمانی که پماد را در کیک می‌ریزد. او هرگز نیت بدی ندارد. حتی تصورش از بی‌دینی نیز معصومانه است؛ آنی احساس نیایش را بر خواندن کلمات بی‌معنی ترجیح می‌دهد. وانگهی، با آن که آنی به دلخوری‌هایش پا می‌دهد، ولی در نجات کودک خانم بری، شکی روا نمی‌دارد؛ گو این که خانم بری در ادعایش مبنی بر این که آنی آگاهانه دیانا را مست کرده است، غیرمنصفانه قضاوت می‌کند. با این همه، آنی مغل است. ماریلا به درستی تشخیص می‌دهد که پرچانگی آنی، ماتیو را جادو می‌کند. آنی با ماریلا و ژوزفین نیز همان گونه رفتار می‌کند. این موضوع، بزرگسالان را به دلسوزی بیشتر با او وا می‌دارد. به واقع، آنی



مهربانش، آنی را مهار می‌کند. از طرفی، سبب نجات آنی از زندگی رقت‌بارش می‌شود و از سوئی دیگر، از وجود و ارتباطگیری با آنی محظوظ می‌گردد. حضور آنی، زندگی و دلبستگی‌های تازه‌ای در او برمی‌انگیزد. خنده‌دارترین رخداد این است که ماتیو متوجه می‌شود آنی تنها دختری است که آستین لباسش پف‌دار نیست. ماتیو که از هر آنچه زنانه است، می‌رمد و دست‌پاچه می‌شود، به جای خریدن پارچه‌ای برای لباس آنی، به خرید لوازم غیرضروری دیگر دست می‌زند. با این حال، برای خشنود ساختن آنی، به خود جرأت می‌دهد و در تهیه لباس او، از خانم لیند کمک می‌گیرد.

ماریلا کاتبرت، زنی بلندقد، لاغر و با خمیدگی نامحسوس در پشتش توصیف می‌شود. او از شخصیتی جدی برخوردار است. زندگی عاطفی‌اش تقریباً به همان اندازه سترون است که خانه بسیار تمیزش، گرچه گاه و بی‌گاه شوخ‌طبعی نشان می‌دهد، در مجموع فردی لایق، واقع‌بین و خشکه‌مقدس است. از این رو، با آستین پفی مد روز، هم‌چون چیزی بی‌ارزش، مخالفت می‌کند و بر سادگی و با دوامی پوشش آنی اصرار می‌ورزد. او مخالف داستان‌خوانی و داستان‌نویسی آنی است. از دیدگاه او، این کار نوعی اتلاف وقت است. مشکل جدی ماریلا، ناتوانی‌اش در ابراز علاقه به آنی است. این مضایقه تا حدی برای آن است که آنی مغرور نشود. بدین رو، پس از تک‌خوانی آنی در یک کنسرت، ماتیو به او می‌گوید، به تو افتخار می‌کنم. در حالی که ماریلا سکوت اختیار می‌کند. البته، دلیل اصلی سکوت ماریلا این است که احساساتش سرکوب شده است و نمی‌داند چگونه احساسش را اظهار نماید. او نگران ایجاد رابطه صمیمانه با یک دوست پسر است؛ چرا که آن را گناه می‌شمارد. در ضمن، آنی نمی‌داند که بر احساسات مادرانه او تلنگر زده است؛ احساسی که پیردختر، تاکنون آن را تجربه نکرده است. به هر حال، ماریلا

نیز به اندازه ماتیو، از حضور آنی لذت می‌برد. سرانجام، او به آنی می‌گوید که او را هم چون جگرگوشه خودش دوست دارد.

آنی با شماری از زنان اجتماع در تماس است. خانم راشل لیند، آماج طنز اوست. خانم لیند زنی فربه و فضول و چشم و گوش همه‌اهالی آونلی است. از نظر اجتماعی، او آدمی مرتجع است که با دو معلم زن و تحصیلات دبیرستانی برای دختران مخالفت می‌کند. او با تمام وجود، خشکه‌مقدسی است که اعتقاد دارد کودکان، می‌توانند موجوداتی رذل باشند. او می‌گوید که آنی لبریز از گناهان کبیره است. همچنین، خانم لیند هر فرصتی را برای دادن پندهای اخلاقی مغتنم می‌شمرد. خانم لیند در مورد خطاهای دیگران، سخت‌گیر و از خودش بی‌خبر است. گرچه او آنی را بی‌قواره می‌خواند، قصد آزار او را ندارد و به عبارت دقیق‌تر، او به بیان آنچه از ذهنش می‌گذرد، اهمیت می‌دهد. به طور کلی، او از درک بالای کودکان بی‌خبر است.

بی‌گناهی آنی را درک می‌کند و از حمایت او دست بر نمی‌دارد. با آن که خانواده سختی دیانا، به فرستادن دختر به دانشکده اعتقاد ندارند، بر این تأکید می‌ورزند که آنی خوش‌شانس است؛ چون به خانواده‌ای تعلق دارد که استعدادهای هوشمندانه او را تقویت می‌کنند.

گیلبرت بلیث که بهترین و بدترین احساس را در آنی بر می‌انگیزد، پسری خوش‌سیمما، بذله‌گو با موهای مجعد قهوه‌ای و لبخندی پر طنژ است؛ هم‌چنان که آنی او را چنین ارزیابی می‌کند. او آنی را «هویج» می‌نامد و ریشخندش، باعث عصبانیت و دلخوری دیرپای آنی می‌شود. مهم‌تر آن که گیلبرت، دانش‌آموز خوبی است و در آنی حس رقابت را بر می‌انگیزد و او را به برتری در درس دانشگاهی ترغیب می‌کند. گیلبرت هنگامی که به بلوغ می‌رسد، عاشقی بزرگ‌منش می‌شود. گرچه آنی حتی پس از این که گیلبرت نجاش می‌دهد، از دوستی با او سر باز می‌زند، او باز هم فداکاری می‌کند و از موقعیت تدریس خویش، به نفع آنی کنار می‌کشد.

پی‌نوشت

1. Anne of Green Gable
2. Rebecca of sunnyday farm
3. Douglas Wiggin
4. Anne Shirley
5. Noua Scotia
6. Matthew Cuthbert
7. Marilla
8. prince Edward
9. Mrs. Rachel Lynde
10. Gilbert Blythe
11. Diana Barry
12. Josephine
13. Allan
14. Mark Twain
15. Miss Stacy.

خانم آلن، همسر کشیش، برخوردارهایی مغایر با خانم لیند دارد. او فوق‌العاده شکیباست و به جای سخنرانی‌های بی‌محتوا، ضرب‌المثل‌های سازنده‌ای بر زبان می‌آورد. او به آنی اجازه می‌دهد تا دریابد که شیطنت، همان معصیت نیست. او خاطر نشان می‌کند که خودش در کودکی، گاهی خیلی تخس و حرف‌نشنو بوده است. او هم‌چنین، به آنی کمک می‌کند تا وجه مثبت مذهب را تجربه کند. دوشیزه استیسی^(۱۵) معلم جدید آنی است که همان نقش خانم آلن را ایفا می‌کند و با اولین آموزگار آنی فرق دارد. او با مهربانی و همدلی، آنی را در انجام کارها دلگرمی می‌بخشد. دوشیزه ژوزفین بری، عمه پدر دیانا بری، نماینده تمام کسانی است که آنی با آنها برخورد دارد. زنی هفتاد ساله، خشک، ثروتمند و مستبد که در بدخلقی شهره است. با وجود این، بدخلقی‌اش در قبال خوش‌زبانی و تخیل آنی، رنگ می‌بازد. دوشیزه ژوزفین، احساس شغف می‌کند و دوباره لذت شادی‌ای را که مدت‌هاست از زندگی‌اش رخت بر بسته، باز می‌یابد.

از کودکانی که با آنی معاشرند، فقط دو نفر آن‌ها برجسته‌اند. دیانا بری در نزدیک‌ترین خانه به گرین گیلز زندگی می‌کند و آرزوی آنی را برای داشتن «دوستی صمیمی» تحقق می‌بخشد. وجه تمایز بین آنی و دیانا، تکیه بر حسن‌ها و خوبی‌های آنی است. دیانا دختری زیبا، با موهای سیاه و لبی خندان است که فاقد قدرت تخیل آنی است. با وجود این، مشتاقانه به بازی‌ها و عادت‌های آنی می‌پیوندد. نوع پرورش دیانا، چشم‌انداز زندگی خانوادگی را به آنی می‌نمایاند. خانم بری، پس از این که دیانا مست می‌شود، به این باور می‌رسد که آنی بسیار بد است. او دیگر نمی‌گذارد آنی، دیانا را ببیند. برعکس، ماریلا